

نقش آفرینی قطر در منطقه خلیج فارس با توجه به مناقشات اخیر خاورمیانه

دکتر احمد جالینوسی^۱

یگانه سادات طباطبایی^۲

هنگامه البرزی^۳

چکیده

تحولات اخیر در برخی کشورهای عربی به دنبال خیزش‌های مردمی از سال ۲۰۱۱ حکایت از عمق احساس نیاز به تغییرات عمده در ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشورها دارد. در میان کشورهای منطقه، قطر به عنوان مدعی بازیگری در سطح منطقه خلیج فارس در تلاش است تا موقعیت خود را از طریق مدیریت و دخالت در بحران‌های پیش آمده در کشورهای عربی افزایش دهد. در این راستا کشور قطر با تکیه بر منابع طبیعی و بهره‌گیری از قدرت نرم و ایجاد تعادل و تعامل با کشورهای همسایه و منطقه سعی در افزایش قدرت منطقه‌ای و برجسته کردن نقش خود در میان کشورهای منطقه را داشته است. براساس رهیافت رئالیسم کلاسیک، در این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که آیا قطر توانایی ایفاگری نقشی مؤثر در ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس، با توجه به تحولات اخیر را دارد؟ فرضیه پژوهش حاضر این است که: کشور قطر توانسته در سال‌های اخیر ایفاگر نقشی مؤثر در منطقه باشد، دور از ذهن نیست اما بایستی توجه داشت این بازیگری برای کشور کوچکی چون قطر در بلندمدت پایدار و بادوام نخواهد بود. محدودیت‌هایی نظیر کوچکی مساحت و جمعیت کم، در کنار همسایگی با کشورهای قدرتمندی چون ایران و عربستان، عدم تعریف اصول پایدار در سیاست خارجی و نداشتن پیشینه تاریخی و فرهنگی مستقل از جمله مشکلات این کشور مدعی می‌باشد که مانع از پیشرفت مداوم آن در تأثیرگذاری بر معادلات امنیتی خلیج فارس می‌شود. روش جمع‌آوری داده‌ها جهت اثبات و تأیید فرضیه، روش کتابخانه‌ای و شیوه‌ی انجام آن توصیفی-تحلیلی است.

کلیدواژه‌گان: قطر، شبکه الجزیره، رئالیسم کلاسیک، قدرت نرم

^۱ استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

Yegane_tabatabaei@yahoo.com

^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان. نویسنده مسئول

hengamehalborzi@yahoo.com

^۳ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

مقدمه

سیر تحولات در برخی کشورهای عربی به دنبال خیزش‌های مردمی از سال ۲۰۱۱ حکایت از عمق احساس نیاز به تغییرات عمده در بخش‌های مختلف این بازیگران بیمار دارد. در پی این جریانات برخی کشورهای منطقه خاورمیانه، به خصوص کشورهای خلیج فارس با به راه اندازی اصلاحات در ساختار درونی خود و دیگر کشورها به دنبال سهم خواهی و تعریف جایگاه مشخص و به تبع آن ایجاد نقشی جدید برای خود در منطقه و در عرصه بین‌الملل هستند. یکی از این کشورها که به صورت بارزی تمام تلاش خود را در سیاست خارجی برای این امر به کار بسته کشور امیر نشین قطر می‌باشد.

تحولاتی که از دسامبر ۲۰۱۰ تونس را درگیر خود کرد و به سرنگونی بن علی، رئیس جمهور این کشور انجامید، به تدریج سراسر جهان عرب را در بر گرفت. اوج تسری افقی این دگرگونی‌ها را پس از سقوط مبارک در فوریه ۲۰۱۱ شاهد بودیم. در واقع کامیابی مصری‌ها در سرنگون سازی مبارک، الهام بخش سایر کشورها بوده است. کشورهای حاشیه جنوب خلیج فارس هم چون سایر کشورهای عربی از تحولات تونس و مصر اثر پذیرفتند. تحرکات مردمی در بحرین و تا حدودی عمان و کویت و عربستان از جمله آنهاست. این کشورها شاهد تجمعاتی بودند که خواستار اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اعطای آزادی‌های مدنی و حتی سرنگونی رژیم‌ها بودند (احمدی، ۱۳۹۰: ۷). بی گمان با ادامه یافتن این نابسامانی‌ها، باید انتظار سرب‌آوردن جنبش‌های گوناگون اجتماعی بیشتری در جهان عرب و سرازیر شدن توده‌ها به خیابان‌ها را داشت (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۷). وقوع بیداری اسلامی و تحولات عمیق در نظام‌های سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا معادلات سنتی داخلی و بین‌المللی بسیاری از کشورها را در این منطقه تغییر داده است. برخی از کشورهای منطقه هم چون لیبی، مصر و تونس دچار فروپاشی سیاسی شدند، برخی هم همانند بحرین هم چنان به حفظ ساختار سیاسی عقب مانده و ضد مردمی خود حتی به قیمت سرکوب وحشیانه مردم و نقض فاحش حقوق بشر ادامه می‌دهند. اما معدودی از کشورهای منطقه نیز با استفاده از این فرصت به باز تعریف هویت منطقه ای خود در جریان این تحولات می‌پردازند.

یکی از این کشورها قطر است، کشوری کوچک با جاه طلبی‌های بزرگ سیاسی و بین‌المللی در حاشیه جنوب خلیج فارس که تلاش می‌کند با استفاده از دیپلماسی رسانه ای و دیپلماسی دلار، نقش فعالی را در تحولات منطقه به ویژه در رابطه با سوریه بازی کند. شیخ حمد بن آل ثانی که در سال ۱۹۹۵ طی یک کودتای بدون خون ریزی، پدرش خلیفه بن حمد را از قدرت کنار گذاشت و خود ریاست این کشور امیرنشین را بر عهده گرفت، هم زمان با تحولات منطقه و در هم سوئی با سیاست‌های نظام سلطه نقش بارزی را در تحولات ایفا می‌کند. البته قطر به خاطر دلارهای نفتی و گاز، رسانه‌هایی مانند الجزیره و هم چنین حمایت‌های بی دریغ این رسانه از امیرنشین قطر، آل ثانی هم چنان زمام امور کشور را به دست دارند و باعث شده انقلاب‌های عربی که به مرزهای قطر رسید وارد آن نشود.

در همین راستا، این پژوهش با استفاده از رهیافت رئالیسم کلاسیک در صدد پاسخ به این سؤال می‌باشد که: " آیا کشوری هم چون قطر توانایی تبدیل شدن به یک قدرت مطرح در سطح منطقه‌ی خلیج فارس را دارد؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت، مفروضاتی هم چون کوچکی مساحت و جمعیت کشور قطر، وجود رقیبان قدرتمند و همسایه در منطقه از جمله عربستان و ایران، جمعیت چشمگیر مهاجر که موجب ناهمگونی و اختلالات ساختار اجتماعی قطر می‌شود، نداشتن پیشینه تاریخی و عدم تطابق سیاست داخلی با سیاست خارجی و نبود اصول پایدار و منسجم در سیاست خارجی موجب می‌گردد که دوحه نتواند در درازمدت نقش خود را به عنوان یک قدرت منطقه ای تداوم بخشد."

در پژوهش‌هایی که در رابطه با مناقشات و تحولات در منطقه خلیج فارس مطرح می‌گردید عمدتاً نقش قدرت‌های مطرح منطقه ای همچون جمهوری اسلامی ایران، عربستان دیده می‌شد. در حالی که قطر با کوچکی وسعتش دارای نقشی نسبتاً

بزرگ در منطقه می باشد. عدم تحقیق جامع در مورد عملکرد سیاست خارجی این کشور برای نقش آفرینی جدیدش ما را بر آن داشته است تا نگارش چنین مقاله ای را پذیرا باشیم. بنابراین در این پژوهش در آغاز به طرح چهارچوب تئوریک و تعریف رهیافت نظری (رنالیسم کلاسیک) می پردازیم و سپس به توضیح و بررسی ساختار داخلی قطر، مفهوم سیاست خارجی و به دنبال آن بررسی سیاست برون مرزی آن، ابزارهای سیاست برون مرزی قطر، به ویژه قدرت نرم (شبکه الجزیره، وساطت) و روابط دوحه با کشورهای فرامنطقه ای می پردازیم و در پایان نتیجه حاصلی از مباحث را مطرح می کنیم.

رنالیسم کلاسیک

هنگامی که از «جریان اصلی» در روابط بین الملل سخن گفته می شود نام نویسندگان واقع گرا به ذهن متبادر می شود. جاذبه تقریباً بی بدیل این نظریه به دلیل نزدیکی آن با عملکرد سیاستمداران در عرصه ی بین الملل و هم چنین نزدیکی آن با فهم متعارف از سیاست بین الملل است. خود واقع گرایان نیز بر آنند که اهمیت آن از همین بعد است. آنان از این نظر چشم انداز خود را واقع گرایانه می خوانند که با «واقعیت» بین المللی هم خوانی دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۷۳).

واقع گرایی که اغلب به صورت مکتب اندیشه سیاسی قدرت از آن یاد می شود؛ از جمله رویکردهایی است که برای مدت طولانی به عنوان پارادایم حاکم در مطالعه ی سیاست بین الملل مورد توجه قرار گرفته است. واقع گرایی در شکل کلاسیک آن در اثر توسیدید یعنی جنگ پلوپونزی در بیست و هفت قرن پیش منعکس شده است (قوام، ۱۳۹۰: ۷۹). توسیدید از نخستین اندیشمندانی است که اندیشه واقع گرایی را در روابط بین واحدهای سیاسی جهان مطرح کرده است (سیف زاده، ۱۳۹۰: ۱۴۳). هر چند که نظریه واقع گرا در روابط بین الملل در قرن بیستم به شکل منسجم مطرح شد، اما در کل اندیشه کاملاً نوینی را ارائه نمی نماید و بسیاری از آموزه های آن را می توان در تفکرات سیاسی کلاسیک یافت. توسیدید، سن آگوستین، ماکیاولی، هابز و... در غرب و شماری از اندیشمندان شرق مانند کاتیلیا، منسیوس نمایندگان این نحله فکری محسوب می شوند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۷۴).

یکی از مهمترین مفروضات این اندیشه تلقی دولت هابه عنوان بازیگران اصلی می باشد، منظور این است که سایر بازیگران به طور کلی در چهارچوب روابط میان دولت ها عمل می کنند، بر این اساس بازیگران فروملی مستحیل در دولت تصور شده و نمی توانند مستقل از دولت عمل کنند (قوام، ۱۳۹۰: ۷۹-۸۰). واقع گرایی، تصویری دولت محور از جهان به دست می دهد و از آنجا که دولت را محور روابط بین الملل می داند، موضوعاتی چون مطالعه تصمیم گیری سیاست خارجی یا تحلیل اجزای قدرت ملی، بزرگ جلوه می کند. این نظریه تعریفی دقیق از دولت و پیدایش آن ارائه می دهد. دولت یک واحد سیاسی و دارای مبنای سرزمینی است که مشخصه ی آن وجود یک دستگاه تصمیم گیری و اجرایی مرکزی است. به لحاظ حقوقی دولت یک عنصر حاکم است، به این معنا که نه مافوق خارجی و نه همتای داخلی را به رسمیت می شناسد (کریس براون، ۱۳۸۳: ۱).

از منظر آنارشیست بودن محیط، این رویکرد می گوید: در محیطی فاقد نظم و سلسله مراتب هر دولت پیش از هر کاری، امنیت و بقای خود را با توسل به قدرت ملی حفظ می کند و از اینرو رفتارهای خارجی یک دولت در واقع خط مشی ها و سیاست های امنیتی تلقی می شود و سایر حوزه های روابط میان دولت ها نقش فرضی و کم اهمیتی دارند. لذا روابط بین ملت ها منازعه آمیز می باشد (کرمی، ۱۳۸۷: ۱). در این رهیافت در محیط خارجی دولت ها برای تأمین امنیت، بازار و جز این ها با یکدیگر به رقابت می پردازند. ماهیت چنین رقابتی براساس بازی با حاصل جمع صفر تبیین می گردد. بر پایه استدلال مزبور، منطق رقابتی سیاست قدرت از ایجاد توافق در زمینه ی اصول و هنجارهای جهانی پیش گیری می کند (قوام، ۱۳۹۰: ۸۰). در واقع گرایی سنتی کوشش می شود تا کلیه رفتارهای دولت با توجه به محیط خارجی آن ها تبیین شود و فرض می شود که هر دولت در هر موقعیت سیاسی از نوعی منافع ملی برخوردار است که اغلب با امنیت یکسان گرفته می شود، چرا که اگر دولتی ایمن نباشد

نمی‌تواند به بقای خود اطمینان داشته باشد. می‌توان این‌گونه گفت که برخی واقع‌گرایان مضمون اصلی منافع را قدرت می‌دانند (کرمی، ۱۳۸۷: ۲).

طرفداران این رویکرد ضمن تأکید بر قدرت و منافع ملی بر این باورند که اصولاً از بین بردن گزینه قدرت صرفاً یک آرمان است و مبارزه بر سر قدرت در محیط فاقد اقتدار مرکزی صورت می‌گیرد (قوام، ۱۳۹۰: ۸۰). شومان یکی از متفکرین واقع‌گرا در تحلیل نهایی، قدرت را توان نظامی یا توانایی نبرد تلقی می‌کند، ایشان می‌گوید: تنها سیاست منطقی و قابل توجیه در نظام بین‌الملل قدرت ملی است که باید آن را حفظ کرد و در مواردی که فرصت توسعه وجود داشته باشد می‌توان آن را توسعه بخشید. بنابراین از منظر شومان، صلح هیچگاه هدف نیست بلکه می‌تواند شرط لازم برای افزایش قدرت نسبی باشد (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۸۸).

رنالیسم‌ها بر تعارض و رقابت در عرصه سیاست بین‌الملل تأکید بسیار دارند و معتقدند که همکاری تنها زمانی امکان پذیر است که به تأمین منافع ملی کمک کند (قوام، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۱). طبق رهیافت بازی قدرت‌ها یا واقع‌گرایی می‌توان گفت دولتها در ساختاری نامشخص و بدون قدرت فائده در تلاش برای بازیگری هستند و در صورتی می‌توانند به کسب قدرت، حفظ و افزایش آن بپردازند که اتحاد و موازنه‌ای را میان همتایان بوجود آورند.

گاه قدرت به عنوان ابزار مطرح می‌شود و در اینجا است که مورگنتا بعنوان تنها کسی که به ارائه یک تبیین منطقی و دارای انسجام از رفتار دولتهای ملی نزدیک شده است از «عناصر قدرت» سخن می‌گوید، که بیشتر ناظر بر توانمندی‌هاست. عناصر قدرت ملی از دید او عبارتند از: جغرافیا، توان صنعتی، آمادگی نظامی، جمعیت، نقش ملی، روحیه ملی، کیفیت دیپلماسی و کیفیت حکومت که کم و بیش مورد توجه بسیاری از نظریه پردازان روابط بین‌الملل بوده و هستند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۹۹). نویسندگان و پژوهشگران برای مطالعه سیاسی و حکومت در خاورمیانه، عموماً از رویکرد واقع‌گرایی استفاده می‌کنند که اساساً در پی امنیت و پیشینه کردن قدرت دولت ملی است و در روابط با کشورهای دیگر، بر قدرت نظامی و دیپلماسی تأکید می‌کند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۲). در منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس که بی‌ثباتی در آن مشهود است، واحدهای سیاسی واقع در این منطقه تلاش می‌کنند که در وهله‌ی اول تمامیت ارضی و حاکمیت خود را حفظ کرده و خود را از این بی‌ثباتی‌ها بویژه بی‌ثباتی‌های اخیر حفظ کنند. در این میان برخی کشورها مانند قطر سعی دارند از این فرصت پیش آمده نهایت استفاده را کرده و به افزایش قدرت و بازتعریف نقش خود بپردازند و با تکیه بر منابع طبیعی خود و استفاده از قدرت نرم به بازی در بحران‌های پیش آمده با هدف افزایش قدرت خود نسبت به دیگران بپردازند. بنابراین رهیافت مناسب برای بررسی کشورهای این منطقه بی‌ثبات فعلی، رئالیسم می‌باشد. چراکه با هدف افزایش قدرت نسبت به دیگران بر اساس واقعیات پیش آمده عمل می‌شود.

ساختار سرزمینی و سیاسی قطر

موقعیت سرزمینی و ساختار سیاسی داخلی به نحوه‌ای در پیش گرفتن سیاست برون مرزی هر کشوری تأثیر مستقیم و قابل توجهی دارد. قبل از تعیین اهداف سیاست خارجی بایستی توانایی‌های یک کشور را برای رسیدن به اهداف تعیین شده در نظر بگیریم. منظور از توانایی‌ها: منابع مادی، موقعیت سرزمینی و ساختار حاکم کشور است. بنابراین در ذیل مباحث سیاست خارجی بهتر آن است که هر واحد سیاسی را از لحاظ بستر داخلی و حکومتیش مورد کنکاش قرار دهیم.

قطر شبه جزیره‌ای است که در بخش جنوبی خلیج فارس واقع شده است. درازای این شبه جزیره حدود ۱۶۰ کیلومتر و پهنای آن در پهن ترین نقاط ۷۵ کیلومتر، از جنوب به طول ۶۰ کیلومتر با عربستان سعودی هم مرز است و با جمهوری اسلامی ایران و بحرین مرز آبی مشترک دارد. آب و هوای این کشور گرم و مرطوب و ریزش باران آن اندک و منحصر به فصل زمستان

است. حدود ۹۴ درصد از خاک قطر را بیابان های غیرقابل کشت تشکیل می دهد (نرجه، ۱۳۸۰: ۵۳). سرزمین قطر به دلیل خشک و لم یزرع بودن، از تاریخ کهن برخوردار نیست.

این کشور با وسعت بیست و دو هزار و چهارده کیلومتر مربع از همه ی امارات خلیج فارس، جز ابوظبی بزرگتر است و حتی از خاک کشور کویت نیز وسعت بیشتری دارد. قطر با وضع مناسب خوب خود در خلیج فارس موقعیت استراتژیکی جالبی را دارا بوده، مانند پلی بر سر راه خاور و باختر و شمال به جنوب خلیج فارس قرار گرفته است و مالک چند جزیره نیز می باشد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹، ۴۴۷-۴۴۸). شبه جزیره قطر از یکسو با قرار گرفتن در قلب منطقه ی خلیج فارس و دسترسی آسان آن به دو طرف این منطقه، هم چنین همسایگی با عربستان، نزدیکی به ایران و برخورداری از ذخایر درخور توجه گاز، از نظر سیاسی و اقتصادی دارای اهمیت است (میررضوی، ۱۳۸۳: ۳۱۵).

تاریخ پیدایش حکومت قطر با تاریخ برتری جویی «آل ثانی» در شبه جزیره قطر در نیمه دوم قرن نوزدهم پیوند دارد. شعبه آل ثانی از تیره «معاذات» است و این تیره از قبیله بنی تمیم است که حتی در دوران ساسانیان در دیار نجد و بحرین کهن زندگی می کردند. هنگامی که شبه جزیره قطر در قرن نوزدهم به مرکزی از برخورد منافع سرزمینی میان ایران و بریتانیا تبدیل شد، توجه دیگران از جمله عمانیان، وهابیان و عثمانیان به این شبه جزیره جلب شد. از آغاز قرن بیستم بود که شبه جزیره قطر اهمیت استراتژیک ویژه ای در موازنه قدرت میان بریتانیا، عثمانی، وهابیان و بحرین یافت. دو عامل نیرومند در اواسط قرن نوزدهم سبب دگرگونی جغرافیای سیاسی شبه جزیره قطر و چیره شدن آل ثانی بر شبه جزیره قطر شد: نخست چیره شدن وهابی گری بر این شبه جزیره که نیروی تازه ای را به وجود آورد تا قطر وهابی بتواند از بحرین شیعی جدا شده و به امارت جداگانه ای تبدیل گردد، دومین عامل، کشف و گسترش صید و بازرگانی مروارید در اطراف شبه جزیره بود (میررضوی، ۱۳۸۳: ۴۵۴).

حکومت آل ثانی زندگی نسبتاً آرامی را تا اعلام استقلال قطر ادامه داد. در سال ۱۹۷۱ با خروج بریتانیا از منطقه خلیج فارس، قطر استقلال خود را اعلام کرده و بلافاصله سازمان سیاسی جدیدی را برای اداره امور امارات معرفی کرد. این سازمان سیاسی شامل یک کابینه با عضویت ده وزیر به ریاست یک نخست وزیر میشد، در حالی که تشکیل یک مجلس ملی با عضویت سی نماینده پیش بینی شده در قانون اساسی اعلام شده در آوریل ۱۹۷۰ عملی گردید (میررضوی، ۱۳۸۳: ۴۵۶). ماهیت رژیم سیاسی قطر سلطنتی، سنتی و موروثی است اما در تمامی مواقع، سلطنت الزاما از پدر به پسر انتقال نمی یابد و امیر با تصمیم و اجماع بزرگان خاندان سلطنتی انتخاب می شود. اندکی پس از استقلال قطر در سال ۱۹۷۲ بود که ولیعهد و نخست وزیر قطر شیخ خلیفه بن حمد آل ثانی بر عموزاده اش شیخ احمدبن علی آل ثانی حاکم وقت قطر شورید و او را سرنگون و مقام نخست وزیری را در پست امیری قطر ادغام کرد. شیخ خلیفه تا سال ۱۹۹۵ امیر قطر بود ولی از سوی فرزند و ولیعهد خود شیخ حمدبن خلیفه آل ثانی سرنگون شد (میررضوی، ۱۳۸۳: ۴۵۶). در سال های دهه ۱۹۹۰ پدیده کودتاهای کاخی در صحنه سیاسی کشورهای عربی منطقه آشکارا قابل مشاهده است که طی آن حکام قدیمی جای خود را به حاکمان جدید که اغلب تحصیلکرده کشورهای غربی هستند می دهند. قطر نمونه ای از این پدیده محسوب می شود که تغییر امیر دوحه با آرامش و بدون خونریزی همراه بود. در بررسی بیشتر این کودتا باید گفت، در ژوئن ۱۹۹۵ درحالیکه شیخ خلیفه امیر قطر به منظور انجام یک دیدار رسمی از مصر، تونس، آلمان و سوییس، کشورش را ترک کرده بود رادیو قطر برنامه های عادی خود را قطع و اعلام کرد که شیخ حمد به جای پدر زمام امور را بدست گرفت. در ظهر همان روز تلویزیون صحنه هایی را به نمایش گذاشت که در آن مردم و رؤسای قبایل در کاخ امیری به حضور شیخ حمد رسیده و با وی بیعت می کردند. با توجه به اینکه ولیعهد قطر در طی سالیان حضور خود در کشور توانسته بود به تدریج طرفدارانی پیدا کرده و آنان را سازمان دهد، به دنبال کودتا کوچکترین واکنش در قطر به وقوع نپیوست (امامی، ۱۳۸۹: ۱۰).

به نوشته یکی از روزنامه های عربی، بحران در قطر از چند ماه قبل از کودتا به دنبال تضاد در شرح وظایف امیر و فرزندش بالا گرفته بود و این اختلاف زمانی به اوج خود رسید که شیخ خلیفه قصد بازگرداندن فرزند دیگرش عبدالعزیز خلیفه که به دلیل اختلاف با ولیعهد از پست وزارتی کناره گیری کرده و در فرانسه اقامت گزیده بود را داشت. شیخ خلیفه قصد داشت مقام نخست وزیری را به وی واگذار کند تا نوعی توازن قدرت با فرزند بزرگش شیخ حمد ایجاد کرده باشد که این امر با مخالفت جدی شیخ حمد و دیگر برادرانش مواجه شد. تغییر حاکم به این سبک (کودتا علیه او)، یک تغییر شکلی و نه ماهوی است و مسأله به سیاست های این کشور بازمی گردد (امامی، ۱۳۸۹: ۱۱).

اینک نیز حمد بن آل خلیفه قدرت را رسماً به پسر ۳۳ ساله اش «شیخ تمیم بن حمد» سپرده است. پس از ماه‌ها زمزمه ی شایعه انتقال قدرت، در ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۳ امیر قطر رسماً سریر قدرت و حکومت دوحه را به ولیعهد خود واگذار کرد و به شایعات این چند ماه پایان داد. بدون اینکه در این رابطه نظر مردم در نظر گرفته شود. با این اوصاف رسانه الجزیره که در خدمت حکومت قطر و تحت پوشش آن قرار دارد این عمل را کاملاً دموکراتیک خواند (iribnews.ir). آنچه که مشخص است در قطر مردم فعالیت چندانی ندارند. یک شورای مشورتی در این کشور تأسیس شده است که نقش آن از مسائلی چون بحث درباره ی پیشنهاد در مورد سیاست های عمومی و دادن توصیه و سفارش به دولت فراتر نمی رود (ابراهیمی فر، ۱۳۸۵: ۳۷). در واقع نوع حکومت این کشور سلطنتی موروثی است. هر چند به ظاهر امیر قطر تلاش دارد که همراه با تحولات پیش آمده اخیر در کشورهای عربی برای جلوگیری از ورود این بحران ها به داخل کشورش اصلاحاتی در ساختار سیاسی ایجاد کند و وعده ی حرکت به سمت دموکراسی را داده است. با نگاه به عمل اخیر امیر اسبق و انتقال قدرت به فرزندش، این وعده ها بیشتر به نگرانی های حکومت از سرایت بحران جهان عرب به درون مرزهای کشور بازمیگردد. از سویی دیگر بیان اینکه به لحاظ سرزمینی قطر کشوری کوچک با جمعیت کم (در حدود دو میلیون نفر) در کنار فزونی جمعیت مهاجر دارد و همین امر باعث نابسامانی هایی میشود که احتمال برخورد عقاید و تلفیق دیدگاههای داخلی با جمعیت مهاجر غیر بومی گشته و مخالفت با حکومت حاکم را بیشتر میکند.

کمبود جمعیت بومی و محلی و تعداد زیاد جمعیت خارجی که در برخی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس اکثریت را تشکیل می دهند نوعی تهدید امنیتی به ساختار اجتماعی است و این کمی جمعیت عدم عمق استراتژیک دوحه را نشان می دهد. بیگانگان نیروی عمده کار در این کشورها را تشکیل میدهند که تهدید تمدنی، فرهنگی و امنیتی در حال حاضر و در آینده است (امامی، ۱۳۸۹: ۲۹۳). جمعیت قطر تا اول ژانویه ۲۰۱۰ بالغ بر ۸۴۰/۹۲۶ نفر بوده است (اکبری، ۱۳۹۲).

یکی از مؤلفه های رئالیسم، داشتن قدرت نظامی و وسعت سرزمین است که شامل نیروی نظامی قوی و زیاد و گسترده بودن سرزمین است. ولی کمی جمعیت و کوچکی مساحت قطر منجر به این شده که دوحه از نظر نظامی و نیروی ارتشی دارای قدرت بالایی نسبت به دیگر کشورهای منطقه به مانند عربستان و جمهوری اسلامی ایران نباشد و حتی در این زمینه دارای ضعف چشمگیری است. همین ضعف باعث گردیده که دوحه به مؤلفه ی دیگر رئالیسم یعنی موازنه قدرت روی آورد. یعنی از طریق هم پیمانی، دادن امتیازات مختلف و بستن موافقتنامه های دوجانبه ی امنیتی-نظامی و برگزاری مانورهای مشترک نظامی و نشست ها و سمینارهای مختلف با قدرت های بزرگ فرامنطقه ای همچون ایالات متحده آمریکا و بعضاً اتحادیه اروپا و ناتو متوسل گردد تا بتواند موازنه ای از قدرت را در برابر دیگر کشورهای منطقه ایجاد کند.

البته سیاست خارجی هوشمندانه قطر تنها به وابستگی به حمایت کشورهای فرامنطقه ای باز نمی گردد، بلکه قطر در مسیر پیشرفت خود در رقابت های منطقه ای از ابزارها و توانمندی های دیگر خود در سیاست خارجی بهره میبرد و از این طریق تا حدود زیادی توانسته تهدیدات پیش رویش را به فرصت تبدیل کند. در ادامه به بررسی بیشتر سیاست خارجی این کشور کوچک می پردازیم.

سیاست خارجی قطر

سیاست خارجی نمایانگر رفتار بین المللی کشورها در قبال دیگر بازیگران در سیاست بین الملل است، اجرایی کردن این سیاست برون مرزی ابزارهای خاصی را با توجه به موقعیت، اهداف و منافع ملی می طلبد که سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه بویژه کشور مورد بحث این پژوهش یعنی قطر خارج از این چارچوب نیست. در دو-سه دهه اخیر بخصوص با آغاز تحولات و ناآرامی های متعدد در کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس نظاره گر نقشی قابل اعتنا و بازیگری فعال امیرنشین قطر در این بحران ها بوده ایم. جالب است که قطر با وجود موانع و تهدیدات داخلی نظیر حکومتی موروثی، عدم دموکراسی در کشور، جمعیتی کمتر از دومیلیون نفر، نداشتن تمدن تاریخی و محدودیت سرزمینی و تهدیدات خارجی چون قرارگرفتن در منطقه ای بی ثبات و سرشار از بحران، وجود همسایگانی نیرومند مانند ایران و عربستان توانسته است سیاستی را در پیش بگیرد که در هر منازعه ی منطقه ای درگیر و بعنوان وساطت کننده و میانجیگر تلقی شود. قطر همواره به دنبال حفظ سیاست خارجی مستقل و انعطاف پذیری بوده است، تا بتواند جایگاه خود را در سطح منطقه و عرصه بین المللی ارتقا دهد. این جنبه کلیدی از استراتژی قطر در ماده هفتم قانون اساسی این کشور بیان شده است که؛ سیاست خارجی دولت باید براساس تقویت صلح و امنیت بین المللی با استفاده از تشویق حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی و عدم دخالت در امور داخلی کشورها و همکاری با کشورهای صلح دوست باشد(Sultan Barakat,2012,10).

بر همین مبنا ابهامی که ایجاد می شود اینست که چرا رویکرد کشور قطر در عرصه منطقه ای و بعضا عرصه بین المللی با ساختار حکومتی و سرزمینی اش نه تنها سازگاری ندارد بلکه تناقض آمیز است، این درحالیست که دیگر کشورهای منطقه نقش آفرینیشان با ساختار سیاسی، امنیتی و اقتصادی آنها هم خوانی دارد؟ در پاسخ به این ابهام باید گفت قطر اینک ایفاکننده نقشی مهم در سطح منطقه شناخته می شود و این نقش را مدیون سیاست خارجی هوشمندانه و پیشرفت چشمگیر راهبرد سیاست فرامرزی اش است. هر چند دوحه دارای مشکلات فراوانی در داخل و خارج از سرزمینش بوده و هست، اما قادر بوده تهدیدات ناشی از ناآرامی های اطرافش را به فرصت تبدیل کند، به طوریکه جایگاهی به مراتب پررنگ تر از دیگر کشورهای هم طراز خود و حتی قدرتهای برتر از خود در دهه اخیر کسب کند و این امر به درک و نگاه تصمیم گیرندگان آن و دیپلماسی عمومی فعال و تلاش رهبران برای فرار از خطر گمنامی این کشور کوچک بازمیگردد.

جلوه های جدیدی از معادله قدرت درحال شکل گیری است. افول نظام های سیاسی اقتدارگرا، زمینه های ظهور بازیگران جدید در محیط امنیت منطقه ای خاورمیانه و خلیج فارس را اجتناب ناپذیر می سازد، فرایندی که نشان می دهد قطر به گونه ای تدریجی موقعیت خویش را در خاورمیانه تثبیت می کند(متقی، ۱۳۹۱:۱). قطر یکی از کشورهای منطقه ایست که به نظر می رسد ساختار سلطه و نظم مدل قدرت های برتر جهان را پذیرفته و منافع و سیاست خارجی خود را براساس اصول محافظه کاری نوپردازانه در منطقه دنبال می کند. بی گمان مقامات دوحه از هزینه های گزاف چنین گرایشی در سیاست خارجی در میان کشورهای مسلمان و عربی آگاه هستند، اما دورنمای چنین سیاستی نیازمند بهره برداری از همه ظرفیت های زمانی، موقعیت سیاسی و اقتصادی آن در تعاملات منطقه ای و جهانی است(رمضانی بونش: ۱۳۹۰).

تصمیم گیرندگان دوحه می خواهند قطر از یک کشور کوچک در حاشیه جنوبی خلیج فارس به یک کشور بزرگ مطرح در مهم ترین و کانونی ترین جغرافیای جهان تبدیل شود. از همین رو واقعیت های کنونی منطقه سبب گشته است که قطر تحت تأثیر این شرایط با سیاست امنیتی ایالات متحده امریکا در منطقه همراه شود و این حس را به رهبران سیاسی خود القا کند که مرتبه منطقه ای آنان افزایش یافته است و این تداوم فزونی مرتبه نیازمند همراهی بیشتر با غرب در کنار روابط مسالمت آمیز و رقابت با کشورهای قدرتمند منطقه است.

همکاری و ائتلاف سازی با قدرت های بزرگ فرامنطقه ای، تلاش برای میانجیگری در بحران ها و منازعه های منطقه، توازن و تعادل و ارتباط گیری با تمام قدرت های منطقه ای و تصویرسازی از خود در عرصه بین المللی از جمله سیاستها و رفتارهای محور قطر در سیاست خارجی خوداست(اسدی، ۱۳۹۰:۱۳). میتوان اینگونه نتیجه گرفت که استراتژی سیاسی قطر بر مدار رقابت مسالمت آمیز با کشورهای منطقه و مصلحت اندیشی قرار گرفته است. به طوری که قطر پیش از دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس موضع آشتی جویانه ای را در رابطه با جمهوری اسلامی ایران اتخاذ کرد. هم چنین قطر ترمیم روابط دیپلماتیک را با عراق در دوره صدام حسین، مدت کوتاهی پس از جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس بر عهده گرفت و حتی خواستار برداشتن تحریم های اقتصادی اعمال شده علیه عراق گردید.(Christopher M. Blanchard, 2014, 17)

در پیش گرفتن این خط مشی با این واقعیت در نظر گرفته شده است که این شیخ نشین در برابر تهدیدهای جدی خارجی از جانب کشورهای بزرگ و همسایه یا نفوذ و ورود ناآرامی های اخیر به داخل کشورش قادر به تأمین امنیت و آرامش نخواهد بود و در این صورت به هیچ وجه نمی تواند ایفاگر نقشی مهمی باشد. بدین خاطر دولت قطر مسأله دفاع از امنیت داخلی و خارجی خود را از راه های دیپلماسی و بازدارندگی های سیاسی دنبال می کند(مجتهدزاده، ۱۳۷۹:۴۶۱). کمک های مالی، وساطت و میانجیگری میان طرف های داخلی درگیر در کشورهای منطقه، کمک های بشردوستانه و مالی برای حفظ و تحکیم روابط خارجی و در عین حال محافظت از خود یکی از مهم ترین راههایی است که قطر در سیاست خارجی خود مورد استفاده قرار می دهد.

قطر از زمان کودتای بدون خونریزی که حمد بن خلیفه آل ثانی را در سال ۱۹۹۵ به قدرت رساند، به یک سیاست خارجی دائماً در حال گسترشی مشغول بوده که افزایش قابل توجه تأثیر منطقه ای و بین المللی را تجربه کرده است. ویژگی کلیدی سیاست خارجی قطر، نقش آن به عنوان واسطه و مذاکره کننده در تعدادی از منازعات در خاورمیانه و جاهای دیگر است. مثلاً میانجیگری در افغانستان، اتیوپی، عراق، اسرائیل و سرزمین های اشغالی، لبنان، سودان و یمن نمونه هایی از دخالت و بازیگری دوحه هستند. قطر خود را به خاطر تماس با احزاب در حال نزاع برای سوق دادن آن ها به سمت توافقات سیاسی یا ایجاد روابط دوستانه و تأمین کمک های بشردوستانه، ستوده است. تصمیماتی که اشتغال قطر در چنین منازعاتی را کنترل می کنند کاملاً متمرکز هستند. مهم ترین تصمیم گیرندگان دوحه عبارتند از: امیر، وارث او، نخست وزیر و وزیر امور خارجه. محدود کردن بیشتر تصمیم گیری ها به این دایره بدان معناست که تصمیمات سیاست خارجی (و سیاست داخلی) می تواند به سرعت گرفته شود و به قطر امکان عکس العمل سریع در مقابل منازعات پیش آمده و پیشنهاد واسطه گری را می دهد. واسطه گری در کنار بی طرفی به عنوان استراتژی دوحه این امکان را به قطر می دهد که اعتماد را میان طرف های درگیر آسان تر ایجاد کند(خطیب، ۲۰۱۳، ۴۱۸). قطر در سند چشم انداز ملی خود به ایفاگری نقشش در جامعه بین الملل در زمینه های زیر ادامه می دهد: افزایش نقش سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منطقه ای در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی، بالا بردن تبادل فرهنگی با مردم عرب به طور خاص و با کشورهای دیگر به طور کلی، حمایت و پشتیبانی از گفتگوی تمدن ها و ترویج هم زیستی میان ادیان و فرهنگ های مختلف، کمک به صلح و امنیت بین المللی از طریق طرح های توسعه سیاسی و کمک های انسانی(gsdp.gov.qa).

انگیزه های قوی تری در ورای رویکرد گسترده قطر به سمت وساطت و میانجیگری در منازعات و به صورت گسترده تر در ورای سیاست خارجی آن وجود دارد. اولین انگیزه، حفظ ثبات و امنیت خود کشور است و جلوگیری از ورود این تنازعات و پیشرفت آن به داخل قلمرو سرزمینی اش است. دومین انگیزه این سیاست عمومی اینست که قطر با تلاش برای وساطت بین بازیگردانان خارجی حامی ایران و رقبای آن ها، می کوشد تا از تأثیر ایران در خاورمیانه به صورت کلی و مخصوصاً در خلیج فارس مقابله کند در حالیکه رابطه دوستانه اش با ایران را حفظ می کند، مانند وساطت میان حزب الله و متحدانش از یکسو و

بلوک ۱۴ مارس لبنان از طرف دیگر. سومین انگیزه دوحه، تمایل به افزایش تأثیرش به عنوان یک بازیگر منطقه ای مخصوصاً در مقایسه با عربستان سعودی است. پادشاهی عربستان از قدیم نقشی مهم در منازعات سرتاسر منطقه بازی می‌کند، به عنوان مثال در طول جنگ داخلی لبنان، اما در سال‌های اخیر وساطت عربستان با عدم بی طرفی آشکار تضعیف شده است و این پادشاهی را تبدیل به یک بازیگر اصلی مخالف با وساطت بی طرفانه کرده است. در نتیجه قطر خلأیی را در ارتباطات بین‌المللی عرب احساس کرد که در حال تلاش برای پر کردن آن است. اشتغال قطر در تنازعات در خاورمیانه و ورای آن، نمایانگر تلاش برای نشان دادن خود به عنوان یک جایگزین مناسب بجای عربستان و یک رهبر بالقوه در خاورمیانه است. این نقش با عضویت قطر در شورای امنیت سازمان ملل در ۲۰۰۶-۲۰۰۷ تقویت شد. چهارمین انگیزه اعمال نفوذ در جامعه بین‌المللی است. این امیرنشین می‌کوشد تا خود را به نشانی شناخته شده مجهز کند که این کشور را به عنوان متحد بین‌المللی غرب بشناسند (خطیب، ۲۰۱۳: ۴۱۸-۴۱۹).

دوحه علاوه بر وساطت، سیاست درهای باز به روی بازیگران سیاسی مختلف و اغلب مخالف در منطقه را در پیش گرفته است. به طور مثال، دفتر تجاری اسرائیل در این کشور قرار دارد و هم زمان پایگاهی برای رهبری حماس در خاک خود را مهیا کرده است (خطیب، ۲۰۱۳، ۴۲۰). نقش واسطه گری دوحه با ایجاد بهار عربی و علاقه این کشور در مداخله در تحولات، سیاست قطر را از یک کشور بی طرف میانجی به یک تحول جدید در سیاست خارجی سوق داد. قطر در این موقعیت تلاش می‌کند که هرچه بیشتر وارد بازی سیاسی منطقه گردد و فعالیت و بازیگری خود را در تحولات اخیر برجسته و پررنگ تر نماید.

نقش آفرینی قطر در بحران های مهم اخیر

از میان بحران‌های پیش آمده در منطقه، ایفاگری نقش مؤثر قطر در بحران لیبی بسیار چشمگیر بوده است. منظور از این ایفاگری، حمایت دوحه از مخالفان قذافی و حمایت های آن ها می باشد. در تحولات لیبی، قطر نقش برتر و ویژه ای را در میان کشورهای عربی داشت. دولت قطر جزو اولین کشورهایی بود که تشکیلات سیاسی مخالفان «معمر قذافی» را به عنوان دولت قانونی آن کشور به رسمیت شناخت (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۵). دولت قطر از طریق حمایت‌های مالی، نظامی و تدارکاتی شورشیان لیبی را مجهز به اسلحه و تجهیزات کرد و به آن‌ها آموزش سرباز پیاده نظام داد و کمک کرد تا صادرات محصولات نفتی پالایش شده را ادامه دهند (خطیب، ۲۰۱۳: ۴۲۱). هم چنین قطر در جریان حمله ناتو به لیبی با هدف سرنگونی رژیم قذافی علاوه بر کمک‌های لجستیکی، به طور مستقیم وارد جنگ علیه این کشور شد و پس از سرنگونی رژیم لیبی، با تأسیس شبکه های ماهواره ای ویژه برای پوشش اخبار این کشور و با حمایت از برخی گروه‌ها به دخالت‌هایش در امور داخلی لیبی ادامه داد (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۶). این دولت در زمینه دخالت در لیبی نه تنها به حمایت مالی به این کشور اکتفا نکرد بلکه در همراهی با ناتو و کشورهای غربی پیشرو کشورهای دیگر بود. آنچه که در این مداخله نمایان است، این می‌باشد که تصویر قطر در لیبی، تصویری از یک کشور مستقل نبوده است. زیرا شیخ نشین قطر در بحران لیبی در کنار و همراهی کشورهای فرامنطقه ای به ویژه ناتو عمل کرده است.

در مورد تحولات یمن و بحرین، قطر به رغم همراهی با طرح‌ها و ابتکارات شورای همکاری خلیج فارس، هم زمان نقشی متفاوت برای خود تعریف کرده است و مخصوصاً در تلاش است تا از چارچوب سیاست‌های تحمیلی عربستان بر شورای همکاری خارج شود (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۴ و ۱۰۷). در بحران بحرین، قطر در قالب رویکردهای شورای همکاری مبنی بر حمایت از خاندان آل خلیفه به پیش رفت، با این حال از اعزام نیروهای نظامی به درون بحرین همانند عربستان و امارات خودداری کرد. دوحه برخلاف رویکرد کاملاً یک جانبه و مداخله نظامی‌های سعودی در بحرین، رویکردی ملایم‌تری را اتخاذ کرده است (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۷). منازعات داخلی سوریه بعد از قیام ۲۰۱۱ نیز نمونه روشنی از تلاش قطر برای عنوان کردن و تلاش برای حفظ موقعیتش در منطقه است. قطر در سوریه نه تنها فعالانه در تسلیح شورشیان سوریه مانند ارتش آزاد سوریه نقش

داشته است، بلکه با موفقیت به ایجاد یک سازمان جامع که احزاب مختلف مخالف سوریه را متحد کند، یعنی ائتلاف ملی انقلاب سوریه و نیروهای مخالف که در دوحه در نوامبر ۲۰۱۲ بعد از ۱۸ ماه درخواست جامعه بین‌المللی برای اتحاد مخالفان سوری شکل گرفت را وساطت کرد (خطیب، ۲۰۱۳: ۴۲۳). اتهامات درباره کمک‌های مالی و ارسال سلاح‌های کوچک به گروه‌های شورشی در سوریه توسط قطر به همراه عربستان و شبکه‌های کویته همچنان ادامه دارد (اولریچسن، ۲۰۱۲: ۱۵).

در آشوب‌های داخلی دمشق، قطر در کنار عربستان از اصلی‌ترین نیروهای پیش‌برنده‌ی رویکرد تغییر رژیم بشار اسد به شمار می‌آید و بخصوص در نقش ریاست اتحادیه عرب و رهبری دولت‌های عربی در صدد اعمال فشار بر دولت اسد و بسترسازی برای مداخله خارجی در این کشور است (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۸-۱۱۷). یکی از موضوعاتی که در مورد نقش آفرینی دوحه در تحولات منطقه ای مشهود به نظر می‌رسد اینست که سیاست‌ها و اقدامات این دولت در تحولات منطقه از هماهنگی و همراهی بالای با سیاست‌های غرب با محوریت آمریکا در منطقه برخوردار است و می‌توان شاهد نوعی از همکاری بالا میان قطر و آمریکا در تحولات منطقه بود. واقعیت حاکی از آن است که سیاست منطقه ای قطر هیچ تضاد اساسی با سیاست‌های آمریکا ندارد و تفاوت‌ها در سطوح خرد هست. از جمله سیاست رادیکال دوحه در لیبی و سوریه و تلاش در جهت تغییر رژیم این کشورها همگی در چارچوب اهداف غرب قرار دارد و در حوزه‌های دیگر مانند مصر، تونس و بحرین نیز سیاست‌هایش با منافع غرب تضاد اصولی مهمی ندارد (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

اگرچه سیاست خارجی قطر گسترده است، به نظر نمی‌رسد که براساس استراتژی سیاسی منسجمی باشد بلکه برای خلاق بودن، به جای تنظیم آن‌ها مشغول به روز شدن با رویکردهای سیاسی منطقه است. علیرغم طرفداری دوحه از دموکراسی در جهان عرب، این کشور دارای هیچ قوه مقننه مستقل یا احزاب سیاسی نیست و دارای سازمان‌های اجتماعی شهروندی مستقل نمی‌باشد. در این بین، قطر رویکرد سایر کشورهای حوزه خلیج فارس را دنبال می‌کند و می‌کوشد تا توجه شهروندان را از تغییرات سیاسی به‌وسیله توزیع پول و ایجاد رفاه اقتصادی منحرف کند (اسدی، ۱۳۹۰: ۴۲۹-۴۲۸). این کشور در زمینه حقوق سیاسی و آزادی‌های شهروندی ضعیف عمل کرده و در فهرست آزادی در جهان در سال ۲۰۱۱ به عنوان کشور «غیر آزاد» طبقه بندی شده است. هم‌چنین در رتبه ۱۳۸ از میان ۱۶۷ کشور در فهرست دموکراسی قرار گرفته است. برای نمونه، سال ۲۰۱۳ با تمرکز روزافزون دنیا روی حکم حبس ابد محمد العجمی، شاعر قطری که در سال قبل به اتهام «تحریک براندازی سیستم قانون‌گذاری» و «توهین به امیر» صادر شده بود آغاز شد. این شاعر، شعری سرود که در آن از قانون‌گذاری عرب انتقاد کرده بود که هرچه غرب پیشنهاد می‌کند عرب می‌پذیرد به غیر از قانون و آزادی. توجهات منطقه و دنیا به این مورد بیانگر تناقض بین این حکم و تصویر آراسته قطر که از خودش به خارج از مرزهایش نشان می‌داد (اسدی، ۱۳۹۰: ۴۳۰).

اگرچه سیاست برون مرزی دولت قطر از طریق بنیه قوی اقتصادی که ناشی از قدرت نرم این کشور یعنی صادرات نفت، گاز و صید مروارید در کنار میانجیگری و شبکه گسترده رسانه ای الجزیره در منطقه قابل تحسین است اما دلیل براین نیست که سیاست خارجی دوحه بدون چالش بوده باشد. نبود یک استراتژی و سیاست خارجی منسجم از ایراداتی است که راهبردهای این امیرنشین حاشیه جنوبی خلیج فارس را به چالش می‌کشد. ناپیوستگی میان سیاست داخلی و سیاست خارجی این کشور، وابستگی‌اش به قدرت‌های فرامنطقه ای، مداخله فراوان و مستقیم در امور داخلی کشورهای آسیب دیده از منازعات که مخالفت علنی برخی از آنان من جمله لیبی را از دخالت قطر در پی داشته و نداشتن اصول پایدار در سیاست برون مرزی و تنها تکیه بر به روز رسانی سیاست برون مرزی خود موجب شده که علیرغم موفقیت‌های محسوس آن در بهار عربی نتواند سیاست منسجمی را در بلندمدت از خود ارائه دهد. این امر موجب می‌گردد که پیشرفت در قدرت دیپلماسی عمومی قطر را پیشرفتی موقتی بدانیم تا یک سیاست مداوم و درازمدت. در ادامه دو ابزار و ارکان اصلی قدرتمند و مؤثر قطر را که تا حد

زیادی در سیاست خارجی دولتش مؤثر بوده است را به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم که عبارت از اقتصاد این کشور (به ویژه نفت و گاز) و قدرت نرم (شامل رسانه، کمک‌های بلاعوض و میانجیگری) است.

۱) قدرت نرم

قدرت نرم را می‌توان مهندسی افکار عمومی دانست. یعنی تغییر دادن ذهنیت‌ها به وسیله جذب افراد و کشورها و اینکه بتوان از طریق شیوه‌هایی جزء ابزار مادی و زور طرف مقابل را در جهت خواسته‌های خود قانع کرد. این تعبیر جدید از قدرت دربرگیرنده ابعاد فرهنگی، تبلیغاتی و اجتماعی می‌باشد که کشورها در تأثیرگذاری سیاست‌های بین‌المللی خود از آن بهره برداری می‌کنند.

طرح گفتمان قدرت نرم اقدامی ارزنده و گامی مثبت در تحول ماهیت قدرت به شمار می‌آید. بدین معنا که برای «اجتماعی نمودن قدرت»، راه کاری ارزنده و مؤثرتر از آنچه اندیشه گرانی همانند "لاپی یر" پیشنهاد داده‌اند، ارائه می‌نماید. مطابق این طرح جدید فقط ابزارهای اعمال قدرت مورد بازنگری و اصلاح کارکردی قرار نمی‌گیرد، بلکه افزون بر آن و در سطحی عالی‌تر "منابع قدرت" متحول شده و قدرت از درون جامعه می‌جوشد. تأکید نظریه پردازان قدرت نرم بر خاستگاه‌های اجتماعی قدرت و اینکه «رضایت‌مندی»، «اعتبار»، «اعتماد» و... مولد قدرت می‌باشد و حتی قدرت نظامی در صورتی تأثیرگذار خواهد بود که از پشتوانه و سرمایه اجتماعی بالایی برخوردار باشد؛ همگی حکایت از آن دارد که قدرت نرم طرح "اجتماعی کردن قدرت" را در سطح و اندازه‌ای متمایز از مکاتب پیشین مطرح ساخته و از این حیث ارزشی منحصر به فرد دارد (نای، ۱۳۸۹، ۱۱).

برای فهم آسان مفهوم قدرت نرم می‌توان این‌گونه گفت که بدون استفاده از حربه تهدید و تحبیب (ایجاد ترس در طرف مقابل، اولتیماتوم، حمله یا مانور نظامی، دادن امتیازهای اقتصادی یا سیاسی) کشورهای دیگر را به خواسته‌ها و علائق خود نزدیک و همراه سازیم که این عمل از طریق همکاری بیشتر و جذب افکار عمومی دیگر کشورها و رهبران واحدهای سیاسی دیگر صورت می‌گیرد. زمانی که ارزش‌ها و اعمال یک کشور مورد تحسین و علاقه دیگر کشورها قرار بگیرد و از این طریق کشور مورد نظر به اهداف خود یعنی غلبه بر افکار دیگران به صورت غیر مستقیم نایل شود، می‌توان از نوع دوم قدرت یعنی قدرت نرم سخن گفت.

قدرت نرم یکی از اجزاء اصلی سیاست‌های روزمره نظام‌های دموکراتیک می‌باشد. قدرت نرم توانایی تعیین اولویت‌هاست، به گونه‌ای که با دارایی‌های ناملموس مثل: داشتن جذابیت‌های فرهنگی، شخصیتی، ارزش‌های سیاسی و نهادی مرتبط و همسو باشد؛ و یا سیاست‌هایی که مشروع به نظر رسیده و یا دارای اعتبار معنوی هستند را پدید آورد. اگر یک رهبر ارزش‌هایی را ارائه کند که دیگران خود مایل به پیروی از آن باشند، اداره کردن آن گروه هزینه کمتری خواهد داشت (نای، ۱۳۸۹، ۱۱). رهبران سیاسی مدت‌هاست، قدرت ایده‌های جذاب یا توانایی تنظیم دستورالعمل سیاسی و تعیین چارچوب مذاکره را به نحوی که شکل دهنده علائق دیگران باشد، درک کرده‌اند. توانایی تأثیرگذاری بر آنچه دیگر کشورها بدان مایلند در زمره منابع ناملموس قدرت از قبیل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها قرار می‌گیرد (حسینی مقدم، ۱۳۸۲، ۳۷۲).

از سویی قدرت نرم بدین شکل است که گاهی اوقات کشورها از قدرت و نفوذ سیاسی بهره می‌برند که از وزن قدرت نظامی و اقتصادی آن‌ها نیز بیشتر می‌باشد، زیرا آن‌ها منافع ملی خود را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که شامل موارد جذابی مثل کمک اقتصادی یا میانجیگری می‌شود. قدرت نرم در یک کشور می‌تواند از سه منبع اصلی پدید آید: فرهنگ آن کشور، ارزش‌های سیاسی و بالاخره سیاست خارجی (نای، ۱۳۸۹: ۵۱-۴۹). در مورد رابطه‌ی میان قدرت نرم و سخت باید گفت، این دو با یکدیگر در ارتباط می‌باشند زیرا هر دو جنبه‌هایی از قابلیت دستیابی به هدف به وسیله تأثیرگذاری در رفتار دیگران هستند (نای، ۱۳۸۹: ۴۶). قدرت متقاعدکننده نرم، درست به اندازه قدرت مرسوم سخت مهم است. اگر دولتی بتواند قدرتش را

در نگاه دیگران مشروع جلوه دهد، برای رسیدن به خواسته‌هایش با مقاومت کمتری روبه رو خواهد شد. اگر فرهنگ و ایدئولوژی دولتی جذاب باشد دیگران با رغبت بیشتری از آن تبعیت خواهند کرد. (حسینی مقدم، ۱۳۸۲: ۳۶۷).

تمایز بین این دو نوع قدرت در ماهیت رفتار و در غیر محسوس بودن منابع است. این دو، گاهی اوقات یکدیگر را تقویت و گاهی هم در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند. ممکن است کشوری که به دنبال محبوبیت است، در واقع لزوم تمایلی برای بکارگیری قدرت سختش نداشته باشد. یک کشور می‌تواند بدون هیچ گونه دغدغه‌ای قدرت نرمش را در مورد کشورها بکار گیرد، درحالی‌که برای بکارگیری قدرت سختش ممکن است دیگران برای او مانع ایجاد کنند (نای، ۱۳۸۹: ۷۱ و ۴۱). امروزه با توجه به ساختار کنونی جهان که برپایه وابستگی و همکاری بیشتر به پیش می‌رود و مبحث جنگ به مانند سابق حضور چندانی ندارد، قدرت نرم و دیپلماسی عمومی بیش از پیش مورد توجه رهبران واحدهای سیاسی قرار گرفته، این وجهه از قدرت در کنار هزینه کمتری که در استفاده از منابع در پی دارد، بازدهی‌اش به مراتب بیشتر از استفاده از ابزارهای سخت افزار می‌باشد. قدمت قدرت نرم به دوره‌های اولیه جنگ سرد باز می‌گردد، در آن مقطع زمانی اتحاد جماهیر شوروی از این نوع قدرت بهره‌های بسیاری در سیاست خارجی‌اش برد، اما اکنون این قدرت برای همه کشورها دارای اولویت و مهم تلقی می‌شود.

باید توجه داشت برای استفاده از قدرت نرم نیاز به پشتیبانی قدرت اقتصادی مشهود است و اگرچه نسبتاً تمامی کشورها تلاش دارند از این نوع قدرت به نحو احسن بهره ببرند ولی این امر از راه بالا بردن توانمندی‌های خود در دیپلماسی و برآورد هزینه‌ها و پشتیبان‌سازی آن امکان پذیر است. اینکه قدرت نرم و قدرت سخت با یکدیگر در ارتباطند بدین معنی است که قدرتی چون اقتصاد می‌تواند ابزاری و پشتوانه‌ای برای تحقق قدرت نرم باشد. کشوری به مانند قطر که در منطقه‌ای نفت خیز قرار دارد و جزو یکی از بزرگترین صادرکنندگان گاز و نفت شناخته می‌شود، از منابع طبیعی خود در جهت ابزاری برای پیشبرد دیپلماسی رسانه‌ای و تبلیغاتی خود نهایت استفاده را می‌کند و توانسته است از این بنیه اقتصادی در جهت قدرت نرم در سیاست خارجی خود به بهترین نحو استفاده کند.

بهره‌گیری از قدرت نرم در سیاست خارجی قطر

(۱) کمک‌های مالی و فعالیت‌های فرهنگی:

دولتمردان قطر به این واقعیت پی برده و واقفند که اگر بخواهند سیاست خارجی فعال و موفق را در پیش بگیرند بایستی بر روی نوع دوم قدرت، یعنی قدرت نرم و منابع اقتصادی کشور سرمایه‌گذاری بیشتری داشته باشند. قطر کشوری نیست که بتواند سیاست برون مرزی خود را از طریق قدرت سخت تعریف کند، زیرا در همه ابعاد این قدرت (سرزمین، جمعیت و نیروی نظامی) جز اقتصاد، کشوری ضعیف قلمداد می‌شود. به همین خاطر این امیرنشین در تعریف استراتژی سیاست خارجی خود، مؤلفه‌های مناسب دیگری نظیر تبلیغات رسانه‌ای، قابلیت‌های دیپلماسی، فرهنگی و اقتصادی را برای تأثیرگذاری بر دیگر کشورها و شناخته شدنش در سطح منطقه‌ای و جهانی مورد استفاده قرار داده است. بنابراین تلاش خود را بکار بسته که در افزایش ظرفیت‌ها و توانایی‌هایش در این ابعاد، سرمایه‌گذاری‌های بیشتری نماید.

برای کشور کوچکی چون قطر از مهم‌ترین اهداف حفظ بقا و تدوام خود است، در جهت رسیدن به این هدف دوحه تلاش کرده است که از طریق بالا بردن دیپلماسی عمومی خود و تبدیل شدن به مرکز ثقل دیپلماسی منطقه‌ای این هدف را پوشش دهد و در عین حال تضمین کند. در طول یک دهه گذشته دولت قطر سعی کرده تا با فعالیت‌های چشمگیر در عرصه‌های آموزشی، ورزشی و فرهنگی تصویر برجسته‌ای را از خود در عرصه بین‌المللی ارائه کند یا به عبارتی برای خود تصویرسازی نماید (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۳ و ۱۱۲). دوحه تلاش‌های دیپلماسی هوشیارانه‌ای با هدف مخاطبان عرب و بین‌الملل را دنبال می‌کند که پشتوانه سیاست خارجی‌اش است. عمده این تلاش‌ها، از طریق اشتغال قطر در فعالیت‌های کاملاً آشکار فرهنگی و

آموزشی مانند جلب ایجاد شعبه هایی از دانشگاههای غربی در این کشور، کمک های خیرخواهانه، کمک های بشردوستانه و بکارگیری شبکه الجزیره است. اگرچه این سه عامل تا حد بسیار زیادی در جذب افکار عمومی و رهبران عربی موفقیت هایی را در پی داشته است ولی هریک از آن ها مخصوصا دو عامل آخر چالش های خاصی را بدنبال داشته است.

تلاش رهبران این کشور برای نشان دادن خود بعنوان یکی از حامیان دموکراسی در منطقه که به تصویرسازی مناسب از قطر در عرصه بین المللی کمک کرده است، تحت عنوان یکی از مؤلفه های قدرت نرم این کشور در افزایش نقش آفرینی های آن در سطح منطقه تأثیرات بسزایی داشته است. براساس اینگونه مؤلفه های قدرت نرم است که قطری ها نقش آفرینی ها و سیاست های منطقه ای خود را در قالب های روزآمدتر پیش میبرند(اسدی، ۱۳۹۰: ۱۲۰).

در زمینه کمک ها و حمایت های مالی، از دهه ۱۹۹۰ قطر به سطح و وسعت کمک های خارجی اش افزوده و به مردم فقیر در کشورهای جنگ زده در مناطق متفاوتی مانند لبنان، غزه و مالی کمک های خیرین را جمع آوری کرده است و در برنامه های بازسازی و طرح های اعلام شده برای سرمایه گذاری وارد کرد. بعد از حمله ۲۰۰۶ اسرائیل به لبنان، بنرهای تبلیغاتی اعلام کردند "قطر متشکریم" و پرچم قطر در سرتاسر برخی از روستاها در جنوب لبنان قابل رؤیت بود، قطر متعهد شده بود که مساجد و زیربنای تخریب شده در جنگ را در آنجا بازسازی کند همچنین یکی از دلایل مهم قبول داشتن قطر توسط گروه های اسلام گرا که توسط این کشور در تحولات برخی کشورها مورد حمایت قرار گرفته اند، نه تنها ریشه در اسلامی بودن این کشور دارد بلکه ممکن است به دلیل کمک های خیرانه اسلامی دوحه در شمال مالی و ساحل آفریقا از دهه ۱۹۸۰ باشد که این اعتبار را به آن بخشیده است. از جمله تلاش های فرهنگی دولت قطر می توان به فستیوال فرهنگی سالانه این کشور، تلاش برای ایجاد موزه های مهم و بین المللی و ایجاد شهری آموزشی با مشارکت دانشگاه های مهم غربی اشاره نمود که با مدیریت «شیخه موزه» یکی از همسران امیر سابق قطر (شیخ حمد) انجام می شود (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۳). شیخه موزه اغلب در فعالیتهای عمومی امیر در کنار او قرار گرفته است، مثلا در طول بازدید تاریخی آنها از غزه در سال ۲۰۱۲. اگرچه کاملا مشخص نیست که شیخه موزه تا چه حد در فعالیتهایی که با آنها ارتباط دارد دارای قدرت است، اما ظاهر آراسته او و برنامه های بین المللی که دارد او را به قطبی کلیدی در دیپلماسی آشکار قطر تبدیل کرده است (خطیب، ۲۰۱۳: ۴۲۷).

آنچه مشخص است قطر با استفاده از بکارگیری ابعاد قدرت نرم همچون کمک های بشردوستانه و فعالیت های فرهنگی و آموزشی توانسته ظرفیت بازیگری خود را در منطقه و بالطبع در عرصه جهانی بالا ببرد. اما ادعای این کشور بعنوان حامی دموکراسی در خارج از مرزهای خود، سیاست داخلی این کشور را که آشکارا نبود دموکراسی (در عمل اخیر شیخ حمد در معرفی فرزندش بعنوان امیر جدید قطر) در آن مشهود است به چالش می کشاند. دخالت های مستقیم و غیرمستقیم دوحه در کشورهای آسیب دیده به بهانه حمایت های مالی در آن کشورها چهره این امیرنشین بلندپرواز را مخدوش کرده است.

۲) شبکه الجزیره:

بطور کلی شبکه های خبر و رسانه ها را می توان زیربنای تحرک دیپلماتیک دانست. کشورهایی که از انگیزه مؤثر برای ایفای نقش سیاسی منطقه ای برخوردارند، تلاش می کنند تا چنین فرایندی را از طریق رسانه ای و کارگزاران خبری-تحلیلی پیگیری کنند (متقی، ۸). نکته ای که در رسانه و تبلیغات مدنظر رهبران سیاسی کشورهاست اینست که تبلیغات رسانه ای یکی از ابزارهای رسیدن به اهداف ملی در صحنه بین المللی است، در این ابزار خبر رسانی چندان اهمیت ندارد، بلکه مهم تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان است و اینکه بتوان واقعیت را طوری بیان کرد که به سود کشور باشد. شبکه گسترده رسانه ای الجزیره یکی دیگر از مؤلفه های قدرت نرم در جهانی شدن اعتبار کشور قطر نقش حائز اهمیتی داشته است. هم اکنون این شبکه یکی از مهم ترین و مطرح ترین رسانه های کشورهای عربی شناخته می شود که در سطح منطقه ای و جهانی بینندگان زیادی دارد.

شبکه الجزیره بامحتوای مبتنی بر گفتمان اسلام گرایی مدنی، به عنوان بازوی خبری و تحلیلی قیام های عربی موجب فراهم آمدن قدرتی فراتر از توانمندی های کلاسیک برای این کشور کوچک منطقه ای شده است. در واقع، هم سویی سیاستهای این کشور با منافع قدرتهای بزرگ بین المللی و فراهم آوردن امکان رشد و گسترش شبکه الجزیره موجب تعمیق پیوند گفتمانی و سیاسی میان اقدامات **دولت قطر با بهار عربی** شده و در فردای سرنگونی دولتهای اقتدارگرای عرب، قطر در موقعیت بهتری قرار گرفته است (یزدفام، ۱۳۹۰، ۲۸).

تأسیس شبکه الجزیره در سال ۱۹۹۶ با کمک مالی شیخ حمد با هزینه ی ۱۴۰ میلیون دلار ایجاد گردید. از آن زمان دولت قطر بودجه تبلیغات و هزینه های عملیاتی این شبکه را تأمین می کند. این ابزار، یک عامل مهم در مسیر افزایش تأثیر قطر بوده است. اکنون این شبکه به شکلی گسترده مورد پذیرش در منطقه قرار گرفته است و البته انتقاداتی را از سوی برخی از کشورهای منطقه نظیر عربستان دریافت کرده است. در عین حال با محبوبیت این شبکه، کانال های خبری مشابهی در منطقه شروع به کار کرده و به رقابت با یکدیگر می پردازند. (Christopher M. Blanchard, 2014:9) برطبق اسناد و مدارک، الجزیره اولین شبکه جهان عرب است که ۲۴ ساعت برنامه دارد. این شبکه به سرعت محبوبیت پیدا کرد چراکه تنها جایگزین عربی برای شبکه های جهانی مانند شبکه سی ان ان آمریکا بود. این شبکه بعداً با پوشش گسترده انتفاضه دوم فلسطینیان در سال ۲۰۰۰ و همچنین با اولین مورد پخش پیام های ویدئویی اسامه بن لادن بعد از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روی این موفقیت سرمایه گذاری کرد. اما ویژگی نوآورانه الجزیره استقلال اعلام شده در چشم انداز رسانه که با رسانه ملی تقویت شد و همچنین انتقاد آشکار از رهبران عرب در چندین کشور بود. در دنیای عرب که شبکه های تلویزیون دولتی را تنها مجرای رهبران قلمداد می کردند، الجزیره ارتباطی پویا با سیاستمداران منطقه ارائه کرد که شامل انتقادات جدی از اعمال و موضع آنها می شد. گرچه این تصمیمات از جانب الجزیره، منجر به بسته شدن دفاتر آن در بعضی کشورهای عرب شد ولی در نهایت توانست قلب ها و اذهان مخاطبان عرب را تصاحب کند. در این رابطه، این شبکه نمونه ای از دیپلماسی آشکار و موفق بود که به ارتباط با شهروندان و صحبت با آنان پرداخت. در سال ۲۰۰۶ الجزیره شبکه ای انگلیسی راه اندازی کرد که با مخاطبان جهانی ارتباط برقرار کند و تبدیل به اولین کانال سراسری عرب شد که با رسانه های غربی مانند سی ان انو بی بی سیرکابت می کرد. این شبکه تلویزیونی برای گذراندن مسیر رشد خود با ایرادات و چالش هایی نیز همراه بوده است. مثلاً در پخش ویدئوهای انحصاری از اسامه بن لادن، رهبر القاعده بعد از حمله ۱۱ سپتامبر و موضع محکم شبکه علیه حمله به عراق در ۲۰۰۳ منجر به انتقادات تندی و گاه حملات احتمالی خطرناک از جانب ایالات متحده شد (خطیب، ۲۰۱۳: ۴۲۶ و ۴۲۷).

همچنین الجزیره در گسترش اعتراضات مصر با پوشش تحولات آن نقش مهمی داشت و این موضوع باعث برخورد دولت مصر با فعالیت های این شبکه و توقف پخش آن از فرستنده ماهواره ای «نایل ست» شد (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۵). **بهرحال بهار عربی هم** فرصت و هم چالشی بزرگ برای اعتبار الجزیره بوجود آورد. بعد از موج اولیه شهرت این شبکه به دلیل پوشش گسترده انقلاب مصر، الجزیره با معمای قیام بحرین که هم زمان با قیام لیبی شده بود، روبه رو شد. در حالیکه این شبکه قیام های لیبی را بصورت شورش های قانونی کاملاً پذیرفته و از آن با پوشش خود حمایت می کرد، ظاهراً موضع بی میلی به سمت مورد بحرین، برخلاف تصورات از آن به عنوان طرفدار آزادی عربی داشت. این امر هم چنین محدودیت های استقلال اعلام شده شبکه از حکومت قطر را هویدا ساخت (خطیب، ۲۰۱۳: ۴۲۸).

این محدودیت استقلال و چالش، با استعفای مدیرکل الجزیره "وضاح خنفر" در سپتامبر ۲۰۱۱ و جایگزینی او با یک قطری از خانواده سلطنتی یعنی "شیخ احمد بن جاسم بن محمد الثانی" تشدید شد. پوشش بهار عربی و استعفای خنفر، هر دو بیانگر اختلاف بین ظاهر قطر و اعمال آن کشور است که چالش اساسی برای اعتبار اقدامات دیپلماتیک آشکار آن ایجاد

کرد(خطیب،۲۰۱۳:۴۲۸). گزارشات غلط و فیلم های جعلی از تحولات داخلی سوریه نیز سبب کاهش وجهه این ابزار دیپلماسی دوحه گردیده است.

الجزیره در کنار ابزاری که برای بلندپروازی قطر در منطقه و سطح جهانی در نظر گرفته می شود، صحنه آشکاری بود که قطر از طریق آن خود را بعنوان به چالش کشاننده عربستان نشان داد. بعد از آغاز به کار العربیه، شبکه متعلق به عربستان در ۲۰۰۳ رقابت آن با الجزیره و انتقادهای دوطرفانه آنها از پشتیبانان یکدیگر ویژگی اصلی تحلیل ها از منظر رسانه عربی شد. اگرچه این رقابت نهایتاً پس از توافق غیر رسانه ای شده ی قطر و عربستان پایان یافت(و علیرغم نتیجه آن که منجر به زیر سؤال رفتن میزان واقعی مستقل بودن شبکه الجزیره شد)، فایده اصلی آن ایجاد تصویری از قطر بعنوان هم رده و هم سطح عربستان از نظر تأثیرگذاری و اهمیت بود؛ تصویری که سیاست خارجی قطر روی آن سرمایه گذاری کرده است(خطیب،۲۰۱۳:۴۲۸). در حالیکه قطر به طور پیوسته اصرار دارد که الجزیره مستقل از سیاست های حاکم و دولت است اما این شک بلندمدت وجود دارد که این شبکه عربی به عنوان بازوی سیاست خارجی کشور میزبان خود و در حال خدمت به آن است.

مسأله بلندپروازی های این امیرنشین کوچک تنها در جهت کسب جایگاه خاص در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه نمی باشد. دوحه می خواهد تصویری جهانی از خود برای جذب جهانیان ترسیم کند و با بردن مسابقات جام جهانی ۲۰۲۲ به خانه خودش در این راه تا حدودی موفق شده است. برنامه های قطر در زمینه های آموزش مانند جلب ایجاد شعبه هایی از دانشگاه های غربی در این کشور، فعالیت های فرهنگی و تبلیغی-رسانه ای هرچه بیشتر متمرکز شده است. اقتصاد دوحه زمینه را برای تقویت این کشور در استفاده از ابزارهای مورد نظر یاری رسانده است. اقتصادی که از طریق منابع طبیعی و سرزمین نصیب قطر شده و راه را برای پیشبرد سیاست خارجی آرمانی اش هموار ساخته است. ابتکاراتی مانند میانجیگری که اخیراً میان جناح های رقیب فلسطینی و بین ایالات متحده، افغانستان و طالبان، و در یمن، لبنان، دارفور و مناطق دیگر پیش از آن ایفا کرده است هم چنین سرمایه گذاری در بازسازی پس از جنگ نظیر لیبی، ارائه کمک های بشردوستانه در لیبی و لبنان و پشتیبانی از شبکه تلویزیونی الجزیره، به طور مشابه نشان از قدرت نرم این کشور است.(Sultan Barakat,2012,35).

۲) "قدرت اقتصادی" ابزاری دیگر در سیاست خارجی قطر

قطر یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان محسوب می شود و این درآمد بالا را مدیون ذخایر طبیعی غنی از جمله گاز طبیعی، نفت و صید ماهی و مروارید است. همین ثروت باعث گردیده است که دولت بتواند، رضایت مردم را با توزیع پول جلب کرده و میزان رضایتمندی را در بین ملت خود بالا ببرد و به دنبال آن مشروعیت را برای دولت به ارمغان آورد. هر چند که دولتمردان این امیرنشین در سیاست داخلی و خارجی دوحه به خواسته های مردم پاسخگو نیستند و درصد بسیار ناچیزی از مشارکت مردمی در مسائل مختلف دلالت بر دخالت کم مردم در این کشور است.

به لحاظ ویژگی اقتصادی، اقتصاد قطر همچون دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس وابستگی بسیار شدیدی به صدور نفت خام و گاز دارد. امارت متحده عربی، ژاپن، فرانسه، انگلستان، امریکا، ایتالیا، سنگاپور و کره جنوبی شرکای عمده قطر در زمینه نفت هستند. از جنبه بین المللی و فعالیت های اقتصادی در جهان، قطر از ژوئیه ۱۹۹۵ عضو سازمان جهانی تجارت می باشد. این کشور قبلاً در گات بعنوان عضو ناظر مشارکت داشت. برخی از موافقت نامه های دوجانبه برای تسهیل محدودیت های تجاری طی سال های گذشته بین قطر و سایر کشورها منعقد شده است، ولی این کشور همچنان باید در جهت گسترش موافقت نامه های منطقه ای و دوجانبه گام بردارد(نرجه، ۱۳۸۰، ۵۴).

در گذشته این کشور برای کسب درآمد به شیوه سنتی به صید صدف و ماهیگیری می پرداخت ولی با کشف نفت و گاز در این سرزمین، توجه بسیاری از کشورهای نقاط جهان در جهت سرمایه گذاری بر روی این دو انرژی گرانبها، رشد اقتصاد دوحه

را روبه فزونی نهاد. اکنون قطر در کنار صادرات گسترده نفت و به ویژه گاز، همچنان به صدور ماهی و صدف مبادرت می ورزد که از منابع درآمد این کشور محسوب می شود.

قطر یکی از اعضای سازمان کشورهای صادرکننده نفت «اوپک» و یکی از تولیدکنندگان مهم نفت می باشد. طی سالیان اخیر دولت قطر منابع بیشتری را به توسعه گاز طبیعی بخصوص برای صادرات گاز طبیعی مایع (LNG) اختصاص داده است. اگرچه قطر از سال ۱۹۹۷ شروع به تولید گاز طبیعی مایع کرده است اما هم اکنون بزرگترین تأمین کننده آن در جهان می باشد. بنابر مجله نفت و گاز، اول ژانویه ۲۰۱۱ قطر دارای ۲۵،۴ میلیارد بشکه ذخایر اثبات شده نفت می باشد. قطر در سال ۲۰۰۹ شانزدهمین صادرکننده بزرگ نفت خام در جهان بوده است و از میان ۱۲ عضو سازمان صادرکننده نفت «اوپک»، حائز رتبه یازدهم در صادرات نفت خام می باشد (زارعی، ۱۳۹۰، ۱).

این کشور حدود ۱۴ درصد از کل ذخایر گاز طبیعی جهان را دارا است و پس از روسیه و ایران در رتبه سوم قرار گرفته است (زارعی، ۱۳۹۰، ۳). دوحه توانسته در سال ۲۰۰۸ در تولید LNG از اندونزی پیشی بگیرد و به بزرگترین صادرکننده گاز طبیعی مایع جهان تبدیل شود (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۲). قطر مشارکت شرکت های خارجی، حضور شرکت های نفتی بین المللی که صاحب تکنولوژی و مهارت زیادی هستند را در پروژه های نفتی و گازی خود تسهیل کرده است. شرکت هایی چون اکسون موبیل، شل و توتال از جمله شرکت های دخیل در پروژه های گازی و نفتی قطر هستند. با این وجود، شرکت ملی نفت قطر با حضور شرکت های برجسته در بخش گاز طبیعی مایع، شرکت قطر گاز و شرکت راس لافان (راس گاز) را در بر میگیرد، سهم اکثریت را در اکثر پروژه های گازی خود حفظ نموده است. قطر تاکنون در حال ادامه دادن روند توسعه تولیدات گاز طبیعی خود می باشد. (زارعی، ۱۳۹۰، ۳).

ژاپن، کره جنوبی و هند بازارهای مهم در صادرات گاز مایع دوحه بوده اند که در حدود ۵۷ درصد در سال ۲۰۰۹ را تشکیل داده است. بازارهای اروپایی که شامل کشورهایی نظیر بلژیک، انگلیس، اسپانیا می باشد نیز از مهم ترین خریداران انرژی گاز قطر هستند، که در حدود ۳۳ درصد در آن سال را تشکیل داده اند (زارعی، ۱۳۹۰، ۳). در این راستا همراه با ایجاد پروژه ها نفت و گاز، صنایع دیگری پس از کشف و استخراج نفت رو به پیشرفت نهاد و در حال حاضر رشته هایی از صنعت که بیشتر با نفت وابستگی دارند در قطر بوجود آمده است که مهم ترین آنها عبارتند از: صنایع استخراج و حمل نفت، صنعت تصفیه آب شور دریا و تبدیل آن به آب آشامیدنی، صنایع ساختمانی همانند تولید آجر فشاری و سیمان که گسترش زیادی یافته است (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۴۵۲).

اقتصاد قطر یکی از صنعتی ترین اقتصادهای حوزه خلیج فارس محسوب می شود. منابع انرژی و اقتصاد قوی قطر باعث شد تا این کشور از رکود اقتصاد جهانی کمترین تأثیرات منفی را متحمل شود و از جمله کشورهایی باشد که از این رکود عبور نماید. به گونه ای که نرخ بیکاری در قطر تنها ۵ درصد است که دومین نرخ کم بیکاری در سطح جهان است و هیچ فردی در این کشور زیر خط فقر زندگی نمی کند (اسدی، ۱۳۹۰: ۱۱۲). با این اوصاف همکاری اقتصادی، صادرات و واردات قطر با کشورهای منطقه و همسایه در سطح بسیار پایینی قرار دارد و این موجب درگیری کمتر این کشور در مسائل اقتصادی منطقه ای می گردد. مکمل نبودن و نداشتن دادوستد تجاری-اقتصادی در سطح بالا با دیگر کشورهای منطقه ای، بازیگری دوحه را در ساختار اقتصادی منطقه خلیج فارس پایین و کم رنگ نگه داشته است و همکاری ها و معادلات کشورهای خارج از منطقه را با دوحه افزایش داده است.

روابط قطر با کشورهای فرامنطقه ای

حضور و نفوذ قدرت های بزرگ فرامنطقه ای و مداخله گر در خلیج فارس سابقه طولانی دارد. این حضور علل مختلفی را در بر میگیرد، به طوری که منابع طبیعی سرشار و موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی ویژگی خاصی را به این منطقه داده است.

این علت از دلایل مهم جذب قدرت های اقصی نقاط جهان و مداخله آنان در این منطقه در دوره های مختلف تاریخ شده است. کشورهای قدرتمندی چون ایالات متحده پس از جنگ سرد منافع خود را هر چه بیشتر در مناطق مختلف دنیا به ویژه در خلیج فارس بعنوان منبع انرژی هایی نظیر نفت و گاز تعریف کرده است.

نظریه پردازان روابط بین الملل سیاست امریکا در منطقه خلیج فارس را با توجه به موقعیت محوری این منطقه در راستای تلاش های این کشور برای کسب جایگاه هژمونیک در سطح جهانی تعبیر می کنند. منطقه خلیج فارس از جمله مناطق مهم جهان است که تلاش امریکا برای تسلط بر آن از یکسو و همکاری و رقابت سایر بازیگران در آن از سوی دیگر مشهود است (واعظی، ۱۳۸۹: ۹-۱۸). حمله عراق به کویت در ۱۹۹۰ از یکسو بهانه لازم برای گسترش حضور مستقیم نظامی امریکا در خلیج فارس را به وجود آورد و از سوی دیگر با افزایش نگرانی های امنیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس از قدرت های منطقه ای، بستر و انگیزه هایی جدی را برای تعمیق پیوندهای استراتژیک بین کشورهای جنوبی خلیج فارس و امریکا بویژه در ابعاد نظامی-امنیتی، مهیا کرد.

براین اساس موافقت نامه های دوجانبه ای میان امریکا و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در دهه ۱۹۹۰ به امضا رسید. این موافقت نامه ها از سوی کشورهای منطقه با هدف تضمین بقا و امنیت، توسط امریکا امضا شد. کشورهای جنوب خلیج فارس از ابتدای تشکیل خود شاهد حضور قدرت های غربی در این منطقه بوده اند. این کشورها حضور قدرت های غربی بویژه امریکا و روابط و پیوند با آن را با در نظر گرفتن ضعف خود و قدرت کشورهای منطقه و تحولات پیش رو نه تنها طبیعی تلقی می کنند، بلکه تشکیل این واحدهای سیاسی و تداوم بقای آنها با حضور، طراحی و حمایت قدرت های مزبور امکان پذیر شده است (واعظی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۲).

در کنار ایالات متحده، دومین قدرت علاقه مند به حضور بیشتر در خلیج فارس کشورهای اروپایی هستند که اکنون به شکل اتحادیه اروپا و ناتو در کنار امریکا در مناطق مختلف به مداخله می پردازند. از زمانی که جنگ جهانی دوم، اقتصاد قدرت های اروپایی و توان آنها را برای ایفای یک نقش تعیین کننده در مسایل جهانی تحلیل برده، این کشورها نقش کوچک تری در منطقه داشته اند. مسأله اساسی در مورد خلیج فارس برای کشورهای اروپایی در سال های آینده به منافع این کشورها در مورد منابع نفت و گاز و مبادلات بازرگانی این منطقه مربوط می گردد (امامی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). منافع اروپا در مراکز انرژی، تجارت و ثبات خاورمیانه، نیازمند جلوگیری از تروریسم و مهاجرت های جمعی به اروپا است. منافع اروپا در حفظ ثبات منطقه ای با منافع امریکا در این مورد هم پوشانی دارد و تنها تفاوت موجود از لحاظ اولویت بندی و تاکتیک هاست (هینه بوش، ۱۳۹۰: ۱۲۲ و ۱۲۳). این امر کشورهای اروپایی را ناچار ساخته که سیاست های نسبتا هماهنگی در مورد خلیج فارس در پیش بگیرند که از آن جمله دیپلماسی اقتصادی، امنیت منطقه ای و فروش سلاح بوده است (امامی، ۱۳۸۹: ۱۰۴).

کشورهای عرب حوزه خلیج فارس پس از امریکا، کشورهای اروپایی را برای تأمین امنیت و مسایل نظامی خود برگزیده و با اروپاییان پیمان های دفاعی متعددی امضا نمودند. به دنبال این پیمان ها کارشناسان نظامی اروپا، کار آموزش و تمرین نیروهای عرب منطقه را به عهده گرفتند. هم چنین مانورهای مشترک میان کشورهای اروپایی و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس برگزار گردید که از آن جمله می توان به مانور مشترک قطر-فرانسه اشاره نمود (امامی، ۱۳۸۹: ۱۴۵-۱۴۴). تعریف امنیت منطقه از دیدگاه کشورهای عربی همچون قطر، بحرین، عمان و عربستان در چهارچوب دوستی با قدرت های بیگانه تحقق می یابد. از آنجایی که این کشورها به دلیل مساحت کم و جمعیت کوچک از آسیب پذیری بیشتری برخوردار می باشند و در مقابل تهدیدهای خارجی دفاع را میسر نمی بینند. لذا برای دفع خطرات احتمالی به کمک های خارجی دلبسته می باشند (ابراهیمی فر، ۱۳۸۵: ۱۳۴).

تحلیل گران سیاسی به دلایلی بر این باورند که امریکا و غرب برای اجرای استراتژی خود در منطقه خاورمیانه، قطر را برگزیده اند: نبود ذهنیت منفی از قطر در افکار ملل عرب برخلاف عربستان، ناتوانی عربستان در اجرای راهبرد امریکا، بلندپروازی های سران قطر در ایفای نقش مؤثر منطقه ای و بین المللی و رهایی از سلطه عربستان، نبود روابط رسمی میان قطر و اسرائیل این نبود روابط رسمی بدین معناست که قطر اسرائیل را به رسمیت نشناخته است ولی در عمل این رژیم را به رسمیت می شناسد. زیرا دفتر حافظ منافع اسرائیل در دوحه مستقر است و به اذعان مسئولان اسرائیلی روابط بین این دو کشور فراتر از روابط دیپلماتیک است (مضانی بونش: ۱۳۹۰)، هم چنین مقابله با ایران و محور مقاومت عامل اصلی دیگر گرایش ایالت متحده به همکاری امنیتی با قطر محسوب می شود (متقی، ۱۳۹۱، ۷).

قطر تلاش دارد تا بعنوان یکی از بازیگران ائتلاف منطقه ای با امریکا ایفای نقش کند، کشوری که به غیر از نفت و ذخایر گاز هیچ اندوخته ای دیگری برای ایفای نقش سیاسی در محیط منطقه ای ندارد (متقی، ۱۳۹۱، ۴). قطر و امریکا در زمینه تدابیر دیپلماتیک منطقه ای و امنیت خلیج فارس با یکدیگر اتفاق نظر و هماهنگی داشته و در کنار آن با یکدیگر همکاری می کنند (میررضوی، ۱۳۸۳، ۳۲۵). گرچه قطر در زمینه اصلاحات سیاسی در داخل کشور ناکام مانده و همچنان فاقد یک پارلمان مردمی و آزاد است و تمام تصمیمات توسط شخص امیر و نخست وزیر آن کشور گرفته می شود ولی در زمینه سیاست خارجی کوشیده است ضمن برقراری رابطه تنگاتنگ با امریکا و غرب در تحولات جهان عرب و دیگر کشورهای منطقه ایفای نقش کند. یکی از بزرگترین زرادخانه های سلاح های امریکا در خارج از امریکا هم اکنون در قطر استقرار یافته و حضور نظامی امریکا در چند کیلومتری کاخ سلطنتی امیر قطر، نشانه بارزی از عمق روابط دو کشور بوده و رابطه قطر با اتحادیه اروپا بویژه انگلیس و دست بوسی ملکه انگلیس توسط امیر سابق دوحه نشانه هماهنگی کامل آن کشور با غرب در سیاست خارجی است. از سوی دولت قطر با رژیم صهیونیستی رابطه عمیقی دارد و از سال ۱۹۹۵ پس از امضای موافقتنامه ای با آن رژیم در نیویورک، یکی از تأمین کنندگان گاز طبیعی رژیم صهیونیستی است. این موارد به خوبی نشان می دهد که قطر کاملاً در راستای منافع غربی ها حرکت می کند و در حقیقت قطر در عصر بیداری اسلامی به کارگزار پروژه های سیاسی و امنیتی امریکا در منطقه تبدیل شده است (موسوی، ۱۳۹۱). در بررسی روابط و همکاری های ناتو و قطر به طور مختصر می توان به این موارد اشاره کرد: برگزاری کنفرانس مشترک ناتو و شورای همکاری خلیج فارس در آوریل ۲۰۰۴ در دوحه که در طی آن موافقت نامه هایی پیرامون تبادل اطلاعات، ارائه آموزش های نظامی و عملیات ضد تروریستی بین قطر و ناتو منعقد گردید؛ برگزاری سمینار «ناتو و خاورمیانه بزرگ: نقش نمایندگان پارلمان ها» در نوامبر ۲۰۰۵ در دوحه پایتخت قطر با چهار نشست تخصصی پیرامون مسایل امنیتی در منطقه خلیج فارس، اصلاح اجتماعی و سیاسی در منطقه و روابط ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، تأسیس دفتر عمومی ناتو در قطر، برگزاری سمینار «ناتو و امنیت خلیج فارس» و نخستین سفر دبیرکل وقت ناتو به منطقه و دیدار با امیر اسبق دوحه شیخ حمد بن آل ثانی از مقر ناتو در بروکسل و گفتگو با دبیرکل ناتو در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۶ در طی این دیدار که نخستین دیدار یک رئیس دولت کشورهای عضو همکاری استامبول از مقر ناتو بود، سندی تحت عنوان «فهرست همکاری عملی» مشتمل بر ۱۶۰ فعالیت عملی بین قطر و ناتو به امضا رسید که شامل آموزش در زمینه های اقدامات ضد شورش، جستجو و کشف تسلیحات کشتار جمعی، اصلاحات دفاعی-نظامی، امنیت مرزی و برگزاری رزمایش های مشترک بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۶۴).

حساسیت و پیامدهای بحران ها در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، کشورهای دیگر مناطق بخصوص قدرت های بزرگ جهان را نگران کرده است. قدرت های بزرگ که مدعیان حل بحران های جهانی و منطقه ای هستند، خود را موظف به دخالت و حل این بحران ها می دانند که این مداخله نتیجه ای جز بی ثباتی و ناامنی بیشتر منطقه و هرج و مرج داخلی کشورهای در مانده را در پی ندارد. این قدرت ها در اصل به دنبال منافع خود و مانع از دسترس خارج شدن این منطقه (که سرشار از منابع نفت

و گاز است) از سیطره آنها هستند. کشورهای چو قطر و عربستان نیز برای جلب حمایت قدرت های فرامنطقه ای به حمایت خود، در جهت سیاست های آنها سیاست خارجی خود را به پیش می برند. همراهی و همکاری دولت های دوحه و ریاض با کشورهای قدرتمند برون منطقه ای زمینه را برای رقابت بین این دو کشور درون منطقه ای ایجاد کرده است.

نتیجه گیری:

همانطور که در مطالب بالا بیان شد، انقلابات مردمی و جنبش های موسوم به بیداری اسلامی در خاورمیانه از مهم ترین تحولاتی است، که نظام منطقه ای و حتی نظام بین المللی را به گونه ای درگیر خود کرده است. به دنبال تحولات و بحران های زنجیره ای پیش آمده در برخی از کشورهای در مانده در منطقه، فرصتی برای کشورهای چو قطر بوجود آمد تا از طریق این حوادث به برجسته کردن نقش و بازیگری خود در معادلات منطقه ای (و بعضاً در برخی موارد) فرامنطقه ای بپردازند. دولت قطر در راستای تحقق اهداف سیاست خارجی مورد نظرش تلاش خود را بکار بسته که از تمام توانمندی های دیپلماتیک، اقتصادی و رسانه ای موجودش استفاده نماید تا به اهداف بلندمدت خود نایل شود.

در پاسخ به سؤال مطرح شده در این پژوهش که آیا قطر توانایی ایفاگری نقشی مؤثر در ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس را با توجه به تحولات اخیر در کشورهای عربی را دارد؟ با توجه به رهیافت رئالیسم کلاسیک می توان گفت، قطر هرچند از منظر واقع بینانه ای فضای کنونی نظام بین الملل را درک کرده و بر همین مبنا سعی نموده تا از طریق بازی قدرت ها و افزایش قدرت از طریق موازنه با کشورهای غربی، سیاست خارجی دولتش را در جریان موافق با قدرت های بزرگ قرار دهد تا بتواند به منافع آرمانی خود دست یابد. اما ضعف در ابعاد قدرت سخت نظیر کوچکی مساحت این امیرنشین همراه با جمعیت اندک که بخش قابل ملاحظه ای از آن را جمعیت مهاجر و غیر بومی تشکیل داده است، در کنار ضعف نظامی آن در مواجهه با تهاجمات خارجی و ناتوانی در دفاع از مرزوبوم سبب می گردد که دوحه نتواند در بلندمدت نقشی که برای خود در این چند سال اخیر تعریف کرده را حفظ نماید.

در کنار این موارد وابستگی زیاد این کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس با اهداف بزرگ به کشورهای فرامنطقه ای به تدریج موجب ناامنی و بی ثباتی بیشتر منطقه می شود که این امر در آینده نقش آن را به عنوان کشوری که می تواند در ترتیبات امنیتی منطقه مؤثر باشد به چالش می کشاند. وابستگی به صادرات و واردات با کشورهای برون منطقه ای، اختلافات با عربستان و رقابت در جایگزینی با این کشور آسیب هایی را برای قطر به دنبال دارد. هم چنین ممکن است حمایت های مالی دوحه به گروه های افراطی اسلام گرا در خلال بحران های منطقه موجب واکنش و تعبیر منفی و بدگمانی را از عملکرد قطر در سطح منطقه به همراه داشته باشد.

با این تفاسیر امیرنشین قطر توانسته است با روش هایی که در سیاست خارجی خود به کار می برد، نظیر استفاده از قدرت نرم (رسانه، تبلیغات، کمک های مالی و میانجیگری و...)، موقعیتش را به عنوان یک کشور مستقل حفظ و ثبات بخشد، با اینکه به لحاظ داخلی کاستی های زیادی در آن دیده می شود. در انتهای مباحث گرچه اکنون قطر در نقش کشوری مطرح شده است که دارای سیاست خارجی بلندپروازانه ای است اما آنچه مسلم است، این کشور از عدم یک سیاست منسجم و دارای برنامه ریزی بلند مدت رنج می برد. سیاستی که دوحه در پیش گرفته است بیشتر شباهت به فرصت طلبی از اوضاع بی ثبات کشورهای خلیج فارس و پیشرفت موقتی داشته تا یک سیاست خارجی با استراتژی منسجم و بادوام. براین اساس بازیگری قطر در معادلات امنیتی منطقه تنها در کوتاه مدت خوش بینانه است و تأثیر آن در درازمدت چندان قابل رؤیت نیست.

- ۱- ابراهیمی فر، طاهره. ۱۳۸۶. **الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس**. تهران، وزارت امور خارجه.
- ۲- احمدیان، حسن و زارع، محمد. ۱۳۹۰. «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش های جهان عرب»، فصلنامه ره نامه سیاستگذاری، سال دوم، شماره ۲، تابستان.
- ۳- اسدی، علی اکبر. ۱۳۹۰. «نقش قطر در خیزش های مردمی جهان عرب: ظرفیت ها و محدودیت ها»، فصلنامه ره نامه سیاستگذاری، سال دوم، شماره ۴، زمستان.
- ۴- اکبر، سید عبدالله. ۱۳۹۲. «قطر و جایگاه انرژی این کشور در منطقه و جهان»، ماهنامه ۲۷۴ رویدادها و تحلیل ها مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه.
- ۵- امامی، محمود. ۱۳۸۹. **عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس**. تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۶- براون، کریس. ۱۳۸۳. «نسبت دولت و سیاست خارجی»، ترجمه حسینی، نشریه علوم سیاسی «راهبرد»، شماره ۳۱، بهار.
- ۷- تاجیک، محمدرضا. ۱۳۸۳. **سیاست خارجی؛ عرصه تصمیم و تدبیر**. تهران، انتشارات فرهنگ گفتمان.
- ۸- دبیرزاده، شهریار. ۱۳۸۲. «تأثیر گفتگوی تمدن ها بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۱، بهار.
- ۹- دهشیر، حسین. ۱۳۹۰. «جهان عرب: بنیاد های داخلی و بین المللی؛ بی ثباتی پر دامنه»، مجله سیاسی اقتصادی، شماره ۲۸۴، تابستان.
- ۱۰- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. ۱۳۸۹. **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**. تهران، انتشارات سمت.
- ۱۱- رضانی بونش، فرزاد. (۱۳۹۰/۱۱/۱۶) «سیاست خارجی قطر، کوچکی در جامه ی بزرگ». مرکز بین المللی مطالعات صلح. برگرفته از سایت <http://www.peace-ipsc.org>
- ۱۲- روزنامه اعتماد. ۱۳۹۰. «قطر دموکراتیک می شود»، چهارشنبه ۱۱ آبان.
- ۱۳- سیف زاده، حسین. ۱۳۹۰. **نظریه پردازی در روابط بین الملل مبانی و قالب های فکری**. تهران، انتشارات سمت.
- ۱۴- موسوی، محمد. ۱۳۹۱. «قطر، کارگزار پروژه های سیاسی-امنیتی غرب در منطقه»، روزنامه ایران، دوشنبه ۱۰ مهرماه.
- ۱۵- زارعی، مرتضی. ۱۳۹۰. «نگاهی گذرا به انرژی در کشور قطر»، ماهنامه خبری، تحلیلی و علمی، شماره ۴۵ و ۴۶، اردیبهشت و خرداد.
- ۱۶- طباطبایی، سید علی و محمودی، علی. ۱۳۸۹. «تأثیر قراردادهای همکاری ناتو و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۵، تابستان.
- ۱۷- عامری، هوشنگ. ۱۳۸۷. «سیاست خارجی»، مجله سیاسی اقتصادی، شماره ۲۴۹ و ۲۵۰.
- ۱۸- قوام، عبدالعلی. ۱۳۹۲. **اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل**. تهران، انتشارات سمت.
- ۱۹- قوام، عبدالعلی. ۱۳۹۱. **روابط بین الملل نظریه ها و رویکردها**. تهران، انتشارات سمت.
- ۲۰- کرمی، جهانگیر. ۱۳۸۷. «تحول نظریه پردازی در سیاست خارجی»، فصلنامه مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز «ایراس»، شماره ۲.
- ۲۱- متقی، ابراهیم. ۱۳۹۱. «نقش نیابتی: بررسی همکاری امنیتی قطر و امریکا»، ماهنامه سیاسی-تحلیلی همشهری و دیپلماتیک، شماره ۶۴، ۵۹ و ۶۹، اردیبهشت.
- ۲۲- مجتهدزاده، پیروز. ۱۳۸۸. **خلیج فارس: کشورها و مرزها**. تهران، انتشارات عطایی.
- ۲۳- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۹۱. **تحول در نظریه های روابط بین الملل**. تهران، انتشارات سمت.
- ۲۴- میررضوی، فیروزه. ۱۳۸۳. **راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج فارس**. تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
- ۲۵- نای، جوزف. ۱۳۸۹. **قدرت نرم ابزارهای موفقیت در سیاست بین الملل**، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

- ۲۶- نای، جوزف. ۱۳۸۲. «قدرت نرم»، ترجمه محمدحسینی مقدم، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۹.
- ۲۷- نرجه، کامران. ۱۳۸۰. «کوتاه از کشورها»، نشریه اتاق بازرگانی و صنایع و معدن ایران، شماره ۸.
- ۲۸- واعظی، محمود. ۱۳۸۹. «نقش قدرت های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش های هژمونی امریکا»، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶، تابستان.
- ۲۹- هینه بوش، ریموند و انوشیروان، احتشام. ۱۳۹۰. «سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه»، ترجمه رحمن قهرمانپور و مرتضی مساح، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- ۳۰- یزدفام، محمود. ۱۳۹۰. «تحولات جهان عرب: صورت بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان.
- ۳۱- روزنامه کارآفرین، ۱۳۹۰. «بررسی نظم نوین جهانی و تغییرات پیش روی بهار عربی»، شماره ۹۱، بهمن و اسفند.
- ۳۲- سایت خبری www.iribnews.ir، ۴ تیرماه ۱۳۹۲

- 33- Blanchard, Christopher. M (November 4, 2014) *Qatar: Background and U.S. Relations*, Analyst in Middle Eastern Affairs, Congressional Research Service, at: <https://www.fas.org/sgp/crs/mideast/RL31718.pdf>, access: 2015/09/07
- 34- Barakat, Sultan (2012), *the Qatari Spring: Qatar's emerging role in Peacemaking, Kuwait Program on Development, Governance and Globalization in the Gulf States*, Research Paper, Number 24, University of York
- 35- Coates Ulrichsen, Christian, (2012), *Small states with a big role: Qatar and the United Arab emirates in the wake of the Arab spring*, Discussion Paper. Durham University, HH Sheikh Nasser Al-Sabah Program, Durham. Number 3: October 2012, at: <http://dro.dur.ac.uk/10011>, access: 2015/07/11
- 36- Khatib, Lina, (2013), Qatar`s foreign policy: The Limits Pragmatism. *International Affairs* (89), pp418_431
- 37- *Pillars of Qatar National Vision 2030*, at: http://www.gsdp.gov.qa/portal/page/portal/gsdp_en/qatar_national_vision, access: at: 3/01/2014

Recent developments in some Arabic countries following the popular uprisings of 2011, Shows the depth of feeling the need for major changes in the structure political, social and economic of this countries. Among the countries in the region, Qatar as Claimed acting in the region, in an effort to Increase their position has through management and involvement in the crisis. Qatar, This goal is pursued, with an emphasis on natural resources and the use of soft power and the balance and interaction with neighboring countries. Based on the classic realist approach, in this research we are looking for answers to this question: Is Qatar the ability to perform an effective role in the security arrangements in the Persian Gulf region, according to its most recent developments? The hypothesis of this study is that: Qatar could play an affecting role in recent years in the region. Not far-fetched, But it should be noted the actor for a small country like Qatar Will not be sustainable in the long run, Because, There are limitations, including: Small area and low population, Neighbor with powerful countries like Iran and Saudi Arabia, The lack of definition of sustainable principles in foreign policy and the lack of independent cultural and historical background

Keywords: Qatar, Al Jazeera, classical realism, soft power